

# تدبیر در قایق واژگون!

## نگاهی گذرا به مصوبات «کنفرانس ملی» حزب توده

### و پلنوم وسیع «اکثریت»

ایدئولوژی، برنامه و تاکتیک دنباله‌رو آن شد، این بحث در درون خود اکثریت مطرح بوده است که تعدد سازمان سیاسی پیشاهنگ طبقه کارگری معنی است و وجود دو سازمان با یک ایدئولوژی و برنامه و تاکتیک، تناقض آمیز است. برای رفع این تناقض، پلنوم های اسفند ۵۹ و مرداد ۵۹ تصمیم به ادغام اکثریت در حزب توده گرفتند. در یکی از اسناد پلنوم وسیع اخیر اکثریت گفته می شود که آن تصمیم به این خاطر که «هیات سیاسی به مضامین مصوبات با بیندنا ندویسه نقش برنامه و اساسنامه در امر وحدت بهای لازم را ناسداد» تا به امروز معلق مانده است. (۵) اما واقعیت این نیست. وحدت سازمانی حزب توده و اکثریت، فقط به اراده رهبری اکثریت منوط نبوده، اولاً موافقت حزب توده نیز شرط بوده است؛ وثانیاً با توجه به عدم استقلال این هر دو، تصمیم آنها بیش از یک اظهار نظر ارزشی نمیداشت و حتی اگر هر دو چنین تصمیمی می گرفتند، این تصمیم به خودی خود تعیین کننده و لازم الاجرائی نبود. در سال ۵۹ و ۶۰ که اکثریت این تصمیم را گرفت، به خیال خود می خواست برای «انترناسیونالیسم»، خود شیرینی کند، ولی چون در دوره کارآموزی بود، هنوز اندازه لحاف خود را نمی دانست. اما حزب توده از این نا شیگری هانگرد و از این تصمیمات خود سرانه نگرفت و آنچه در طول پنج سال واندی علیرغم مصوبات دو پلنوم اکثریت، هم برای حزب توده و هم برای اکثریت لازم الاجرا شد، همزیستی یک حزب طراز نوین طبقه کارگر و یک سازمان طراز نوین طبقه کارگر در کنار هم بود! در میان وحدت سازمانی حزب توده و اکثریت، عوامل زیر را می توان بر شمرد: بقایای سوء ظن و بی اعتدالی نسبت به سوابق فدائیان خلق در مخالفت با وابستگی و فرمیسم حزب توده؛ رقابت بر سر اینکه آیا تا بلویه نام شریکی باشد که چهل سال است سر قفلی دکان را دارد، یا بنا شریکی که سرمایه (نیروی انسانی) به دکان می ریزد؟ و بالاخره وجود مقامت در درون اکثریت، علیه وحدت سازمانی با حزب توده. این مقامت که هم از موضع سوء ظن نسبت به حزب توده، هم از موضع تعصب نسبت به نام «فدائی»، و هم از موضع رقابت صورت می گرفت، خود،

گزارش کمیته مرکزی حزب توده، مصوب پلنوم نوزدهم به «کنفرانس ملی» و مصوبات این کنفرانس؛ همچنین گزارش کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق (اکثریت) به دومین پلنوم وسیع و مصوبات این پلنوم، اسناد زنده بحران علاج ناپذیر و اپورتونیسیم یا ناپذیر است که تا مغز استخوان این دوجریبا نرا پوسانده است. موضوعات متعددی در این اسناد جلب توجه می کنند که بررسی جزئیات تک آنها بدون درک منطق عمومی حاکم بر آنها و انگیزه و اهدافی که موجب طرح این موضوعات شده اند، عمیق بیچارگی غریبان در با تلاق اپورتونیسیم را که با دست و پا زدنهای مذسوحانه برای نجات خود از مرگ، هر چه بیشتر در گنداب اپورتونیسیم فرو می روند، روشن نخواهد کرد. در میان کلیه موضوعات مطروحه و مصوبات «کنفرانس ملی» و «پلنوم وسیع» آنچه کلید درک مضمون واقعی یکایک موضوعات و منطق اپورتونیسیتی حاکم بر آنهاست، موضوع «وحدت پیشاهنگان طبقه کارگر در یک حزب واحد» است. هر دو نشست تصمیم گرفته اند که «وحدت سازمانی» حزب توده و اکثریت «بر پایه برنامه و اساسنامه مشترک»، هر چه سریعتر عملی گردد و علاوه بر آن، برای وحدت عمل با «دیگر سازمانهای مارکسیست - لنینیست» و «وحدت سازمانی» با آنها تلاش شود. (۱) (۲) (۳) (۴). در اهمیت این تصمیم، اکثریت می گوید: «در این شرایط که دشمنان طبقه کارگر تمام نیروی خود را برای برآکندن تخم عدم اعتماد، بدبینی و خصومت میان نیروهای فعال جنبش کمونیستی و کارگری بکار گرفته اند، ترویج هر چه فعالتر و موثرتر ایده وحدت و مبارزه در راه آن با اهمیت و اولویت خاص برخوردار است.» (۴ تا کیدازما). حزب توده نیز می گوید: «این کنفرانس تاریخی از آن جهت برای میهن ما اهمیت دارد که در لحظات پرنا رو حواس آن، قلبهایی ما لامل از آرزوی دیرینه سال وحدت و پیوند، اراده قاطع خود را برای تحقق وحدت همه کمونیستهای ایران نشان دادند.» (۳ تا کیدازما).

از زمانی که اکثریت، «دوران» را کشف کرد و از اینکه جنبش چریکی، حزب توده را بعنوان حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران قبول نداشت به سهم خود برازند امت کرد و در

بعنوان نشانه‌ای از "ناخالصی" و غیرقابل اعتماد بودن اکثریت عمل می‌کرد و صلاح در آن دیده میشد که با شتابزدگی در وحدت سازمانی، "خلوص" حزب قابل اعتماد" توده به خطر انداخته نشود و حزب و سازمان باید آرنج فاصله، بازو در بازوی هم حرکت کنند. انشعاب طرفداران کشتگراز اکثریت (که بخاطر مخالفت با وحدت سازمانی با حزب توده صورت گرفت) راه را بر تحقق این وحدت باز نکرد، زیرا هم دامنه مخالفت با وحدت از دایره اصحاب کشتگرافرا تربود؛ هم تعصب به نام "فدائی" بعنوان عامل "ناخالصی" در اکثریت، کماکان باعث سوء ظن و عدم اطمینان بود. پیش از آنکه ببینیم چه تحولی رخ داده است که ناگهان حزب توده و اکثریت بطور همزمان کنفرانس ملی و پلنوم وسیع تشکیل داده و "تصمیم گرفته‌اند" که از این پس به زندگی یک روح در دو بدن خاتمه دهند و وحدت سازمانی را متحقق سازند، بر جنبه دیگر "وحدت پیشاهنگان طبقه کارگر در یک حزب واحد"، یعنی تلاش حزب توده و اکثریت برای وحدت عمل و وحدت سازمانی با "دیگر سازمانهای مارکسیست - لنینیست" و "همه کمونیستهای ایران" مکتبی بکنیم. تصمیم حزب توده و اکثریت برای وحدت سازمانی، در انگیزه‌ها و اهداف خود هر چه باشد، تصمیم و اقدام ابتدا به ساکن و غیرمنتظره‌ای نیست. این دو سالها لقب "مارکسیست - لنینیست" به هم‌دیگر داده، یکدیگر را "حزب و سازمان برادر" نامیده و دست در دست هم برای "شکوفایی جمهوری اسلامی" خوشترقصی کرده‌اند و از بحث بر سر امکان وحدت سازمانی ایندو نیز زمینه ذهنی عمومی وجود داشته است. اما سخن گفتن اینان از "سایر سازمانهای مارکسیست - لنینیست ایران"، "سایر نیروهای جنبش کمونیستی ایران" (۴) و "وحدت همه نیروهای پیرو سوسیالیسم علمی" (۳) بی سابقه، ناگهانی و سؤال برانگیز است. این "سایر نیروهای جنبش کمونیستی ایران" و "نیروهای پیرو سوسیالیسم علمی" یکمرتبه از کجا بیرون آمدند؟ تسا بحال کجا بودند؟ اگر قبیل از کنفرانس ملی و پلنوم وسیع نیز وجود داشتند، چرا هرگز سخنی از آنان در بین نبود؟ نکند تولد اینها نیز از دستاوردهای معجزه آسای ایمن گردهم آیی‌های "تاریخی" است! اگر اینها همانهایی هستند که تا با اصطلاح "استحاله"ی رژیم، "گروهک‌های ضدانقلابی و آمریکائی"، و "گروهک‌های سیاسی ساخته و ساواک پرداخته" نامیده میشدند و جاسوسی برای رژیم جهت سرکوب آنها یک "وظیفه انقلابی و ضد امپریالیستی" تلقی می‌گشت، چه شد که ناگهان به "سازمان‌های مارکسیست - لنینیست"، "نیروهای جنبش کمونیستی ایران" و "مبارزان راه و آرمان طبقه کارگر" تبدیل شدند؟ در گزارشات هیات‌های سیاسی به کنفرانس ملی و پلنوم وسیع، سخن گفتن از اینکه به هر کس چند گرم پروتئین می‌رسد و یا در کجاها آب آشامیدنی آلوده است، ضرورت داشته، ولی برای توضیح این مطلب مهم که "گروهک‌های سیاسی ساخته و ساواک پرداخته" به چه دلیل و چگونه ناگهان جزو نیروهای جنبش کمونیستی و کارگری ایران شده‌اند، ضرورتی احساس نشده است! به یاد

داریم که پلنوم هجدهم طرح برنامه جدید حزب توده و نیز "بیانیه مشترک" حزب توده و اکثریت، با یک جرئت صدو هشتاد درجه‌ای و بدون ارائه هیچ توضیح و تحلیلی، جای اتیکت‌های "فدا میرالیست و انقلابی" و "وابسته و ضد انقلابی" را در قفسه‌های استراتژی خود تعویض کردند و به این سادگی، تمامی نیروهای راکه تا دیروز علیه آنها با خمینی همدست شده بودند، در "جبهه متحد خلق" قرار دادند. کنفرانس ملی حزب توده و پلنوم وسیع اکثریت نه تنها از پاسخگویی به سؤال بزرگی که با این پشتک و آروزی ناگهانی در اذهان ایجاد شده بود دریغته‌اند، بلکه با تعویض بدون تحلیل و توضیح اتیکت "گروهک‌های سیاسی ساخته و ساواک پرداخته" با اتیکت "سایر نیروهای جنبش کمونیستی و کارگری ایران"، سؤال بزرگتری را نیز بر آن افزودند. حزب توده و اکثریت هرگاه نیازمند نزدیکی با نیروئی باشند، ابتدا مجبورند به آن نیرو لقب‌های انقلابی و مدالهای افتخار بدهند، حتی اگر این نیرو، نیروی اهریمنی ولایت فقیه باشد. تنها اصولیتی که بریاریگری آنان حاکم است مصلحت طلبی با مظنه روز، و فرصت طلبی است. این، منطق کلی جرخشهای صدو هشتاد درجه‌ای آنهاست. اما دلیل ویژه‌ای که آنان را به تلاش برای وحدت عمل و حتی وحدت سازمانی با "دیگر سازمانهای مارکسیست - لنینیست" و همچنین به تسریع وحدت سازمانی با یکدیگر واداشته است، رازی است که باید از آن پرده برداشت. اما ابتدا ببینیم خود این حضرات چه توجیهی برای این نیاز زوجه‌پرده‌ای برای این راز دست و پا کرده‌اند.

حزب توده می‌گوید: "برای تأمین هژمونی حزب واحد پیشاهنگ طبقه کارگر در جبهه واحد، وحدت طبقه کارگر و همه رزمندگان راه طبقه کارگر و بسیج همه قشرهای زحمتکش جامعه ضرورت دارد." (۶) و (۷). حزب توده همچنین می‌گوید: "ما عمیقاً با و دراریم که رهایی واقعی زحمتکشان ایران از قیدستم و استثمار، در گرو اعمال رهبری طبقه کارگر در امرتداوم و پیروزی نهائی انقلاب ملی و دمکراتیک میهن ما است. این امر تنها با تأمین وحدت پیشاهنگان طبقه کارگر در یک حزب واحد و در مرکز جبهه متحد خلق امکان پذیر است." (۲) اکثریت می‌گوید: "اتحاد طبقه کارگر و مبارزان راه و آرمان آن در فراهم آوردن شرایط ذهنی ضرور برای تأمین سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب ملی و دمکراتیک ایران شرطی اساسی است. بدون مبارزه در راه وحدت پیشاهنگ طبقه کارگر در یک سازمان واحد، صحبت کردن از مبارزه در راه تأمین سرکردگی طبقه کارگر در جنبش دمکراتیک و ملی ایران بی معناست. کمونیست‌ها خوب درک می‌کنند که چگونه رودرروئی نیروهای پیشاهنگ طبقه کارگر و تشدید تضادها و اختلافات میان آنها به تضعیف مواضع طبقه کارگر در جنبش دمکراتیک می‌انجامد و چگونه حرکت کمونیست‌ها بسوی وحدت در حزب واحد طبقه کارگر سر مواضع آن را در جنبش و جامعه تقویت می‌کند. هم‌اکنون در ایران که سازمان ما در راه وحدت همه پیروان سوسیالیسم علمی در حزب واحد طبقه کارگر ایران... مبارزه می‌کند... در این

گفته‌ها و کرده‌های خود که آنان را به طاعون مهلک انقلاب تبدیل کرد، نمی‌توان به ضرورت هژمونی طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک رسید، پذیرش لزوم سرکردگی طبقه کارگر، اگر لفاظی ریاکارانه و به قصد فریب نمی‌بودی بایست نتیجه اثباتی نفی بسیار چیزها باشد. اما درست‌تر است که مصوبات کنفرانس ملی حزب توده و پلنوم وسیع اکثریت نه تنها کلامی هم در نقد آن بنیادها و تئوری‌های رویزیونیستی وجود ندارد، بلکه همه چیز حاکی از تأیید و تثبیت آنهاست. (و جز این هم انتظاری وجود نداشت). اولین گام ضروری در درک الزام رهبری طبقه کارگر، نقد صریح، سراسر و شرافتمندانه، شی "پیروی از خط امام" است؛ چیزی که در اسناد مورد بحث، کوچکترین نشانی از آن نیست. اما برای اثبات آنکه هیچ چیز در تفکر اینان نسبت به مسأله هژمونی پرولتاریا عوض نشده و کم‌کم آن برهمان نظر هستند که "پیروی از خط امام" را مستدل و تئوریک‌ساز می‌کرد، کافی است مثلاً به قسمتی از گزارش هیات سیاسی اکثریت به پلنوم وسیع رجوع کنیم که در آن از "دیگر نیروهای جنبش کمونیستی ایران" انتقاد می‌شود که آنها "پذیرش رهبری خود را شرط تشکیل جبهه و یا اتحاد با نیروهای ترقیخواه کشور قرار می‌دهند" (۴) و اولا جایی که به سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) مربوط می‌شود، ما هرگز رهبری "خود" را شرط قرار ندادیم و هر اثباتی را مشروط به آن کرده‌ایم که مشخصاً در جهت رهبری پرولتاریا باشد. کسانی که خود را قیم طبقه کارگر می‌دانند، خود این حضرات که هم در کردار و هم در گفتار خود ثابت کرده‌اند که به طبقه کارگر اعتقادی ندارند، حق دارند که فرق رهبری طبقه کارگر را با "رهبری خود" نفی کنند. ثانیاً اگر در شرائطی که طبقه کارگر از لحاظ تشکل یافتگی، آگاهی و تأثیرگذاری سرورند جنبش و حوادث سیاسی در موقعیتی ناست که به اعتبار آن بتواند جبهه متحد را بدینال خود کند، آری راه دیگری جز این ممتور است که محکوم به دنباله‌روی از نیروئی شود که در سطح جامعه و نتیجتاً در جبهه متحد دست بالا را دارد؟ در گزارش کمیته مرکزی حزب توده به کنفرانس ملی گفته می‌شود: "متأسفانه باید خاطر نشان ساخت که تفرقه در میان نیروهای جبهه همگان ادامه دارد. بحثهای بی‌سرانجام در زمینه مسأله هژمونی پرولتاریا در انقلاب ملی و دمکراتیک، یکی از عوامل زاینده این تفرقه است." (۱) عبارت "بحثهای بی‌سرانجام"، یعنی بحثهای بیهوده و زائد! چرا این بحثها، "بی‌سرانجام" اند؟ چون حزب توده معتقد است که: "سرکردگی (هژمونی) طبقه کارگر بستگی به میزان تأثیر سیاسی این طبقه و نمایندگانش بر دیگر طبقات و قشرهای جامعه دارد. این تأثیر سیاسی بتدریج و در عمل، در جریان رشد ساختار طبقاتی و مبارزه طبقاتی و همچنین پذیرفته شدن رهبری و سرکردگی طبقه کارگر از جانب دهقانان و لایه‌های متوسط شهری شکل می‌گیرد." (۱) اما از طرف دیگر حزب توده (و همینطور اکثریت) معتقد است که در تشکیل جبهه متحد، نباید درنگ کرد. جبهه متحد باید سرکردگی پرولتاریا که "بتدریج و در عمل، در جریان رشد ساختار طبقاتی و مبارزه طبقاتی و..." شکل خواهد

شرایط که دشمنان طبقه کارگر، تمام نیروی خود را برای پراکندن تخم عدم اعتماد، بدبینی و خصومت میان نیروهای فعال در جنبش کمونیستی و کارگری ایران بکار گرفته‌اند، ترویج هر چه فعال‌تر و موثرتر ایده وحدت و مبارزه در راه آن از اهمیت و اولویت خاصی برخوردار است. (۴) - در کلیه نقل قولهای اخیر تا کیدات از ما ست.

با این توضیحات، چنین وانمود می‌شود که گویا انگیزه حضرات در ستاب برای تحقق وحدت سازمانی میان خودشان (که "برای تسریع" آن یک "کمیته هماهنگی" نیز تشکیل شده است) (۱) و انگیزه‌شان در دعوت از "گروهکهای ضد انقلابی سیاست و ساواک پرداخته" دیروزی به حزب واحد طبقه کارگر ایران، چیزی جز تلاش آنها برای "تأمین هژمونی طبقه کارگر در انقلاب ملی و دمکراتیک" نیست! "اول برداریات را ثابت کن، بعد ادعای ارث کن" از زکی تا حالا حزب توده و اکثریت به ضرورت هژمونی طبقه کارگر در انقلاب ملی و دمکراتیک پی برده‌اند؟! اینان که تا دیروز مبلغ و مشوق علنی و عملی "پیروی از خط امام" بودند و تا آخرین لحظه که باخت وزبونی از جبهه "پیروان راستین خط امام" بیرون انداخته شدند، بر این اعتقاد بودند که در "دوران" جدید، خرده بورژوازی دمکرات انقلابی تغییر ماهیت داده و می‌تواند انقلاب با سمت‌گیری سوسیالیستی را رهبری کند. هنوز مرکب "طرح برنامه جدید حزب توده" خشکیده است که در آن مراحتاً گفته می‌شود: "حزب ما معتقد است در صورت رهبری پیگیر انقلابی می‌توان راه سمت‌گیری سوسیالیستی را در پیش گرفت." (۸) در همان جا گفته می‌شد: "عدم تکامل روند تقسیم بندی طبقاتی سرمایه‌داری و عدم رشد تضاد طبقاتی برخاسته از آن، یعنی تبدیل شدن تضاد کار و سرمایه به تضاد دعهده، بالفعل در جامعه از سوسیالیسم پراکنندگی کارگران و تأثیر تبلیغات بورژوازی و خرده بورژوازی از سوی دیگر، مانع اساسی بهره‌گیری از نیروی طبقه کارگر در جهت اعمال رهبری بلاواسطه این طبقه در شرایط کنونی است." (تاکیدات از ما) عبارت دیگر، ما دام که تضاد کار و سرمایه به تضاد دعهده و بالفعل در جامعه تبدیل نشود، رهبری طبقه کارگر ناممکن است. یعنی رهبری طبقه کارگر فقط در انقلاب مستقیم سوسیالیستی می‌تواند مطرح باشد! اکثریت نیز از زمانی که "دوران" را کشف کرد و بنیادهای فکری حزب توده را پذیرفت برای اعتقاد دعهده است. حال چنانچه اینان از ضرورت هژمونی طبقه کارگر در انقلاب ملی و دمکراتیک دم می‌زنند؟ اگر آنها واقعا به ضرورت سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب برسند، همه چیزشان درهم میریزد و تمام تئوریهای رویزیونیستی شان زیر سؤال می‌رود. بدون نقد ریشه‌ای و طرد قاطعانه، تمام بنیادهای تئوری رویزیونیستی راه رشد غیر سرمایه‌داری، بدون نقد آنچه بعنوان "دوران" به خورد جبهه میدادند تا بدان وسیله کهنه‌شدگی نظریه هژمونی پرولتاریا و ضرورت پذیرش رهبری امام خمینی را اثبات کنند، و بدون نقد کتابها و مقالاتی که بمنظور مرعوب کردن جبهه با القاب بر طمطراقی اتوریته‌های خود پشت سر هم ترجمه و جابجایی می‌کردند؛ و خلاصه بدون نقد صریح و شرافتمندانه، تمام می

گرفت مقدم باشد و نباید "پذیرش رهبری خود را شرط تشکیل جبهه و یا اتحاد با نیروهای ترقیخواه کشور قرار داد". سپس نتیجه این میشود که تا زمانی که "در جریان رشد ساختار طبقاتی و مبارزه طبقاتی و... به تدریج و در عمل" سر بردگی طبقه کارگر شکل گیرد، جبهه متحد الزاماً باید با چشم پوشی از سرکردگی طبقه کارگر تشکیل شود، و از اینرو بحث بر سر هژمونی پرولتاریا بحثی "بی سرانجام" یعنی پرت و بیمورد است! اما تجربه صدها بار نشان داده است که در چنین جبهه‌های متحدی که پرولتاریا به دنبال سه روی از نیروهای دیگر (هر چند دمکرات‌ترین و انقلابی‌ترین نیروی غیر پرولتری) و اداری شده، نه تنها هرگز "به تدریج و در عمل" قادر به تأمین سرکردگی خود نشده، بلکه بیش از پیش به زیر کشیده شده است، زیرا در دنباله روی پرولتاریا از طبقات و نیروهای غیر پرولتری نمیتواند به دنبال سه روی آنها از پرولتاریا منجر گردد. در سندا خیر حزب توده گفته می‌شود: "ما در صدد تحمیل سرکردگی (هژمونی) خود به جبهه واحد نیستیم و سرکردگی هیچ سازمان دیگری را هم هیچگاه نخواهیم پذیرفت" (۱) اگر عبارت زیرکانه و توده‌ای ما بانه "تحمیل" را ترجمه کنیم، معنی قسمت اول جمله فوق این است که ما خواهان سرکردگی طبقه کارگر در جبهه واحد نیستیم. و این البته محرز است. اما اینکه "سرکردگی هیچ سازمان دیگری را هم هیچگاه نخواهیم پذیرفت" آدبی را بی اختیار به یاد آن پادشاه می‌اندازد که گفته بود: کشور من تسلیم زور نمی‌شود، مگر زور خیلی بر زور باشد. جبهه‌ای که در آن هیچ نیروی بر نیروهای دیگر هژمونی نداشته باشد، تصورناپذیر است و آن نیروی که پیش از هژمونی خود چشم‌پوشد، جز پذیرش هژمونی نیروی دیگر را نمی‌خواهد داشت. کسی که خواهان هژمونی خود نباشد هژمونی کس دیگر را هم هیچگاه نپذیرد، یا کسی است که نیاید در هیچ جبهه‌ای وارد شود، یا دروغگوئی است که میخواهد ذهن طبقه کارگر را نسبت به دیگر طبقات متوهم سازد، خوشبختی و اعتماد نسبت به آنان را در آستان زند و بدینسان دنباله‌روی طبقه کارگر از طبقات غیر پرولتری را سازمان دهد. و این شق دوم، شامل حال حزب توده و اکثریت است. در سندا خیر حزب توده گفته می‌شود: "ما معتقدیم که اگر شرکت کنندگان در جبهه، نیروهای خود را آگاهانه و صادقانه در مبارزه برای تحقق کاربایه، مشترکی بکار گیرند، چنین جبهه‌ای میتواند نقش رهبری سیاسی را در مرحله انقلاب ملی و دمکراتیک ایفا کند" (۱) تکرار همین فرمول کهنه رویونیستی که اولاد مرسورد آگاهی و صداقت دیگر طبقات توهم می‌آفریند و تا نیا با سخن گفتن از "رهبری سیاسی توسط جبهه"، مساله هژمونی در درون جبهه را لاپوشانی میکند، سند قاطعی است بر اینکه تمامی بحثهای رباکارانه اخیر حضرات در پیرامون ضرورت سرکردگی طبقه کارگر در جبهه متحد خلق، ما نور عوام فریبانه‌ای پیش نیست. آنان از یکسو صراحتاً اعلام می‌کنند که جبهه رانسه پرولتاریا، بلکه خود جبهه (!) باید رهبری کند و از سوی دیگر ادعا می‌کنند که "برای تأمین هژمونی حزب واحد پیشا هنگام طبقه کارگر در جبهه واحد، وحدت طبقه کارگر و همه رزمندگان راه طبقه کارگر و... ضرورت دارد" (۲) (۷۶) از این

دو مطلب کاملاً متناقض که هر دو در کنار هم به تصویب رسیده‌اند، اولی، نظر همیشگی و قدیمی حزب توده و اکثریت در باره مساله هژمونی است که در دوره "پیروی از خط امام" و ائتلاف با "نیروهای صادق و پیروان راستین خط امام" تجربه شد و اینک یکبار دیگر بیروفا داری نسبت به آن تا کید شده است، حال باید دید چه کاره‌ای زیر نیم‌کاره است که علیرغم این همه، حضرات بفرگداغ کردن "بحثهای بی سرانجام در زمینه مساله هژمونی پرولتاریا در انقلاب ملی و دمکراتیک" افتاده‌اند! اگر به زعم حزب توده، این "بحثهای بی سرانجام" تا کنون باعث "تفرقه در میان نیروهای جبهه" بوده است، حضرات تصمیم گرفته‌اند این "بحثهای بی سرانجام" را در خدمت "وحدت بینا هنگام طبقه کارگر در یک حزب واحد" قرار دهند. اما چرا "وحدت بینا هنگام طبقه کارگر" تا بحال برای این اورتونیستها مطرح نبوده، چرا در مقطع حاضر علم شده و چرا روح هر چه فعالتر آمده و وحدت، از "اهمیت و اولویت خاص" برخوردار شده است؟ اینها سئوالاتی اند که تنها با تأمل بر وضعیت و موقعیت وخیم این اورتونیستها در مقطع فعلی می‌توان به پاسخ آنها رسید. این اورتونیستها که صراحتاً اعتراف می‌کنند با هژمونی طبقه کارگر در جبهه متحد خلق مخالفند، فقط از آن جهت مساله ضرورت هژمونی را به پیش می‌کشند که دلیل واقعی تسریع در وحدت سازمانی حزب توده و اکثریت و تلاش برای اتحاد عمل و وحدت سازمانی با "دیگر نیروهای جنبش کمونیستی ایران" را پوشیده نگهدارند. این دلیل بسیار آشکارتر از آن است که بتوان پوشیده‌اش نگه داشت، و آن در یک جمله ساده این است که: حزب توده در حال مرگ است و دارا ز دست می‌رود و موضوع کاملاً جدی است. وضع اکثریت نیز وخیم است، اما اساساً، حزب توده است. حزب توده چهل سال بیشتر از اکثریت امتحان پس داده و شاگرد هر چه ما هر باشد، به ایا سن زودی نمی‌تواند جای استاد را بگیرد. پس بهر قیمت باید حزب توده را از مرگ حتمی نجات داد! این است تمامی مساله. حزب توده را بحران بی اعتباری و بی اعتمادی به نابودی کشانده است. بی اعتباری و بی آبرویی این حزب موضوع تازه‌ای نیست و هرگز مانع "موجودیت" آن نبوده است. اما اینبار مساله فرق می‌کند، اینبار ایدئولوژی و برنامه و تاکتیک این حزب در ایده‌آل ترین شرایطی که هرگز خواش رانمی‌دید به آزمون درآمده و ولایت فقیه، و سرانجام، مسلمان شدن "ایدئولوگ" و "دانشمند" کبیری چون احسان طبری را بیار آورده است. اینبار بی اعتمادی و سرخوردگی درون حزب توده را در بر گرفته و سنگ از سنگ شکافته است. زلزله‌ای با شدت و بیشتر در حال کن فیکون کردن این حزب است.

انشعاب گروه طرفدار نظرات انتقادی صادقانه و ریشه‌ای محمد آزادگ رود و عضو دیگر مشا و رکنیته مرکزی؛ انشعاب طرفداران "بیانیه" سه سازمان حزب توده ایران در مهاجرت" (که در تناقض با انتقادات اساسی شان بر حزب توده، نسبت به "اکثریت" خوشبینی و توهم دارند)؛ انشعاب گروه طرفدار نظرات با یک امیر خسروی و دو عضو دیگر کمیته مرکزی (که انتقاداتشان بر حزب، از چارچوب اصلاحاتی

محدود زنده فدائیان" بمظور ایجاد "ثقل انقلابیون کمونیست" غوطه ورتند!

اما با تزریق نیروی اکثریت نمی توان بحران بی اعتباری را که حزب توده را حتی از نیروهای وفادار خودی منزوی کرده است نجات داد زیرا اکثریت خود در حران بی اعتباری دست و پایی زند. برای حل این معضل، تدبیرات زیر اندیشیده شده اند: الف- تلاش حزب توده و اکثریت برای کسب اعتماد و اعتبار، از طریق نحوه برخورد با برنامه و خط مشی خود در قبال جمهوری اسلامی، بدآستی یا "گروهکهای فدائیلابی و آمریکائی سیاسی ساخته و ساواک پرداخته" و کسب مشروعیت و اعتبار از اتحاد عمل و نزدیکی آنها.

در مورد اول اصل بر این بوده است که نحوه برخورد با برنامه و خط مشی گذشته هر چه باشد، میانی این برنامه و خط مشی را زیر سؤال نبرد و به آن وفادار ماند. در رابطه با نحوه این برخورد، صلاح دیده شده است که حزب توده با انتقاد نکردن، و اکثریت با "انتقاد کردن" از برنامه و خط مشی خود، اعتبار و اعتمادی برای خود کسب کنند!

در گزارش کمیته مرکزی و در قطعنامه ها و مصوبات کنفرانس ملی حزب توده، هیچ نشانه ای حتی تلویحی و حتی توده ای مآبانه از انتقاد به برنامه و مشی این حزب لا اقل در دوره پس از انقلاب نیست. فقط گفته شده است که عملکرد های رهبری حزب پس از پلنوم هجدهم "بانا رسائی- های زیادی همراه بوده است، برخی از این نارسائی ها دارای علل عینی و ذاتی است" (در زیر سا طور ولایت فقیه، بخش مربوط به فعالیت حزب در شرایط مخفی را از اسامه حذف کرده بودند و به فعالیت صرفا علنی می پرداختند، حال در خارج از کشور کار مخفی می کنند!) "برخی نیز بعلت عدم امکانات فنی و ذاتی، عوامل ذهنی بود." (۱) در این مورد که این عوامل ذهنی چه بود، البته کلامی نیست. "در عین حال اسناد پلنوم هجدهم در مواردی دارای تناقضاتی بود که نمی توانست در تبلیغات ما منعکس نگردد". گویا علت این تناقض ها هم فرمولبندی های قابل تفسیر و یا عدم دقت کافی در بروری کاغذ آوردن مطالب ناشی بوده که اظهار امیدواری می شود کنفرانس با بکا بردن فرمولهای غیر قابل تفسیر، این تناقض ها را رفع کند. (۱) همین! در گزارش مربوطه گفته میشود که وظیفه کنفرانس ملی تصویب برنامه، تعیین خط مشی و بازسازی رهبری حزب است. "علاوه بر آن، ارزیابی سیاست پس از انقلاب حزب که اینهمه در پیرامون آن سخن می رود بطور جداگانه در اختیار رفقاً قرار گرفته و تردیدی نیست که متن نهائی آن به تصویب کنفرانس خواهد رسید و رفقاً نحوه انتشار آن را نیز تعیین خواهند کرد." (۱) تاکید از ما، علت اینکه ارزیابی از سیاست بعد از انقلاب حزب "بطور جداگانه" در اختیار کنفرانس قرار گرفته هر چه بوده باشد، روشن است که وظیفه اصلی کنفرانس نبوده و تصویب برنامه، تعیین خط مشی و بازسازی رهبری حزب بدون حرکت از ارزیابی برنامه، خط مشی و سیاست رهبری حزب در دوران پس از انقلاب، و مستقل از آن صورت گرفته

برای احیاء حزب فرا سر نرفته است (ویکسری انشعابات دیگر، دومینوی ادامه دار انشعابات بی دریی ای است که در همه جا و از جمله در خاک اتحاد شوروی، بکراین حزب یوسالی و ایندکور مقوائی را متلاشی کرده است.

اینک حتی بقای حزب توده بعنوان یک حزب مهاجر نیز بطور جدی تهدید می شود، چیزی که در مهاجرت ۳۰ ساله پیشین و در انشعاب سه نفره قاسمی، فروتسن و سغائی، املا مطرح نبوده است. اینها رمریص دار داند دست میروند! و مانسخره ای که برای نجات این محترمیچیده شده است:

اختلافات بر سر وحدت سازمانی حزب توده و اکثریت کنار گذاشته نمود "هر چه سریعتر" این ادغام صورت گیرد. به این ترتیب، نیروهای اکثریت زیر بار زوی جد میروند، آن را از زمین بلندی کنند و جای نیروهای از دست رفته حزب توده را برمی کنند. قبل از هر چه باید سرم اکثریت به حزب توده وصل شود تا خون رفته جبران شود. در این زمینه اقدامات عاجلی صورت گرفته است، اما همانطور که گفتیم در درون اکثریت بی اعتمادی و بدبینی نسبت به حزب توده و مخالفت با این وحدت سازمانی کماکان جدی است. وقتی که کمیته مرکزی اکثریت میگوید: "در این شرایط که دشمنان طبقه کارگر تمام نیروی خود را برای برانگیدن تخم عدم اعتماد و بدبینی و خصومت میان نیروهای فعال در جنبش کمونیستی و کارگری بکار گرفته اند، ترویج هر چه فعالتر و موثرتر ایده وحدت و مبارزه در راه آن از اهمیت اولویت خاص برخوردار است" (۴) در درجه اول به همیسن بی اعتمادی و بدبینی و مخالفت در درون اکثریت علیه وحدت سازمانی با حزب توده نظر دارد. و از طرف حزب توده نیز اطمینان کامل به اکثریت هنوز بوجود نیا آمده و نگرانی از برق فدائی در آن، هنوز از میان نرفته است. ولی با اینحال اگر تاکنون ممانعت از وحدت سازمانی بخاطر حفظ "خلوص" حزب توده مصطلحت دیده می شد، اینک حفظ موجودیت حزب توده مطرح است و تا مل جایز نیست. وقتی حزب توده دوباره جان گرفت و دیگر "اکثریتی هم وجود خارجی نداشت، میدانند که با ناخالصی در درون خود چه کنند! اما برای غلبه بر مقاومت در درون اکثریت، جلب اعتماد دل بستگان نام "فدائی" لازم است. از این رو رهبری اکثریت موظف شده است بعوازا ت تسریع وحدت سازمانی با حزب توده، پرجمداری احساسات "فدائی" گرائی رابعده گیرد و باراه انداختن تبلیغات فلیظ و شور در باره فدائی و سنت و افتخارات فدائی و غیره، به مخالفان اطمینان دهد که در این وحدت میمون، نام فدائی نه تنها در نام "توده ای" مدفون نخواهد شد، بلکه پرجم فدائی بالاتر هم خواهد رفت! این تبلیغات برهیا هوروی نام و سنست فدائی بجز پیشدستی برای جلوگیری از وقوع انشعاب در اکثریت علیه ادغام در حزب توده، در عین حال تلاشی است عبث و مسخره برای اعاده اعتبار و حیثیتی که فدائی "شکوفائی جمهوری اسلامی" شده است؛ و همچنین برای تحیب و جلب آن کسانی در طیف توده ای که در روه یای "وحدت

به حیثیت و اعتبار حزب و ارگانهای آن" (منظور، کمیته مرکزی و هیات سیاسی است) "لطمه بزنند، اجتناب ورزد" (۱) و تاکید از نامه مردم، البته رهبری حزب باید برای اعضا، سرمشق و نمونه باشد، و از انصاف نباید گذشت که رهبران حزب توده و شرکت کنندگان در کنفرانس ملی، در پایبندی به این تکلیف حزبی سرمشق و نمونه بوده اند و با سکوت مطلق درباره سیاست گذشته حزب وریشه ها و دلائل بحران مرگبار کنونی، "اسرار حزبی" را کاملاً ملاحظه کرده و از ارتکاب به هر عملی که به حیثیت و اعتبار حزب و ارگانهای آن لطمه بزنند، اجتناب ورزیده اند. و بدینسان حزب توده کوشیده است از طریق انتقاد نکردن از خود، برای خود "حیثیت" حیثیت کسب کند!

و اما اکثریت!

در جزئیات گزارش هیات سیاسی اکثریت به پلنوم وسیع نیز همچون گزارش کمیته مرکزی حزب توده، مطالب در خور مکتب کم نیست ولی فعلاً به اصل قضیه، یعنی با اصطلاح "انتقاد از خود" اکثریت بپردازیم. اما اگر در همین محدوده نیز بخواهیم به نکته نکته، مطالب مطروحه بپردازیم، مقاله به کتاب مبدل خواهد شد. از این رو رئیس و نکات برجسته را به اختصار از نظرمی گذرانیم. عنوان این "انتقاد از خود" چنین است: "درباره سیاست و برنامه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در سالهای ۱۳۵۷-۶۱ مصوب پلنوم وسیع...". در تنظیم این سند، شگرد ظریفی بکار رفته است که در حقه بازی های توده ای مآبانه، از جالبترین هاست. پلنوم اکثریت، برخلاف حزب توده که از مقطع سرکوب خود شروع کرده بود، "جسارت" نشان داده و به سالهای ۱۳۵۷-۶۱ بازگشته است تا با متصل کردن خود به سازمان چریکهای فدائی خلق قبل از انشعاب، برای خود اعتبار و حیثیتی جعل کند! تحلیل پلنوم حتی به سالهای ۴۰ و ۵۰ها زگشته تا در این سیر و سلوک، از تشکیل سازمان چریکهای فدائی خلق نیز برای خود افتخاری دست و پا کند: "جریان مارکسیستی-لنینیستی فدائیان خلق ایران طی همین سالها در شرایطی که جنبش کمونیستی ایران از تداوم بحران همه جانبه ای رنج می برد، تشکیل شد و با هدف تحقق آرمان طبقه کارگر، مبارزه مسلحانه برای سرنگونی رژیم و ایستادن شاه را آغاز کرد." (۵) و اتفاقاً چشم بندی است! این حضرات در تاریخ نویسی و تاریخچه سازی هم "پیروان زاستین خط امام" اند! چه کسی نمیداند که آنچه در پایان دهه ۴۰ تشکیل شد، نه "سازمان فدائیان خلق ایران"، بلکه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بود؟ چه کسی نمی داند که سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اکثریت) در خرداد سال ۵۹ در نتیجه انشعاب در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران موجودیت مستقلی یافت و مدت ها پس از آن نام خود را به "سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)" تغییر داد؟ چه کسی نمیداند که اکثریت با قطع هرگونه پیوند با گذشته سازمان چریکهای فدائی خلق، با خیانت به آرمانها و مشی انقلابی آن، با مشی حمایتگری از استبداد آسیا و ولایت فقیه، با صفا آرائی ضد انقلابی در برابر همه نیروهای انقلابی و از جمله فدائیان که به شرف انقلابی سازمان چریکهای فدائی

است. از عبارت تحقیر آمیز "که اینهمه در پیرامون آن سخن می رود" بیداست که بنظر کمیته مرکزی حزب توده در ارزیابی برنامه و خط مشی حزب، هیچ نکته قابل تامل و هیچ انتقاد جدی وجود ندارد. رهبری حزب توده، بررسی برنامه و خط مشی حزب توده در دوره پس از انقلاب را یک مساله "فرعی" قلمداد می کند تا پرتو بر بحران بکشد و از این طریق صورت خود را با سلیبی سرخ نگهدارد: "... دشمنان سوگند خورده توده ای ما، با سازمان دادن یورشهای سیمانه و سپس تبلیغ گسترده علیه حزب ما که هدف آن "بحسب تراشی" درون حزب بود، سعی می کردند تا با سرگرم کردن اعضاء حزب با مسائل فرعی، آنان را از مسائل حیاتی تشدید مبارزه در داخل کشور بازدارند"!! (۷)

هر چند برخلاف وعده، از قطعنامه ای در رابطه با ارزیابی سیاست گذشته حزب توده خبری نیست و از تصمیم کنفرانس در مورد "نحوه انتشار آن" نیز در قطعنامه های اصلی نشانی وجود ندارد، متن مصوبات کنفرانس ملی به خودی خود کفایت می کند تا خواننده، از مضمون و نتیجه ارزیابی از سیاست گذشته حزب (تازه اگر جنبش ارزیابی صورت گرفته باشد) بیخاطی با خبر گردد. این ارزیابی هر چه بوده باشد، حاصل آن اسناد تصویب شده کنفرانس است که در تمامی زمینه ها و جهات، بر تداوم برنامه رفرمیستی و خط مشی ایورتونیستی و خیانتکارانه گذشته صحنه نهاده است. کمیته مرکزی در گزارش خود، تحلیل وضعیت ایران را از "عدول" سران جمهوری اسلامی از "آماج های ضد میریالیستی و مردمی انقلاب" و "سازمان دادن یورش های فاشیستی به حزب توده ایران" آغاز می کند و بی هیچ نگاهی به گذشته، وضعیت ایران را در "صیغه مضارع" توصیف میکند، چیزی که برای هیچکس پوشیده نیست، قطعنامه کنفرانس ملی درباره وضع ایران و جهان نیز بهمین ترتیب تهیه و تصویب می شود. ما حاصل اینک به در گذشته چیزی در خورتامل وجود نداشته و برنامه انقلاب ملی و دمکراتیک و خط مشی جنبه متحد برهبری جنبه متحد نیز درست بوده و ازین پس نیز دنبال خواهد شد. نسیه خیانتی صورت گرفته، نه حتی انحراف یا اشتباهی. خیانتی اگر وجود داشته، متوجه "گروه سه نفری" است که "سردرگمی ها، اختلاف نظر ها در ارزیابی دوران پس از انقلاب و خط مشی سیاسی در درون حزب" را "به محراری نام صحیحی سوق داده و به بیرون از حزب نیز انتقال دادند." (۱) و لسی در عوض کمیته مرکزی و کنفرانس ملی، با پیریدن از گذشته و از ارزیابی دوران پس از انقلاب، با امتناع از هرگونه انتقاد از خود (حتی توده ای مآبانه)، ثابت کردند که حزب توده مرتکب هیچگونه خیانت و خطائی نشده و با تصویب مجدد برنامه رفرمیستی و مشی ایورتونیستی سابق، به "سردرگمی ها، اختلاف نظر ها در ارزیابی دوران پس از انقلاب و خط مشی سیاسی در درون حزب" پایان دادند! همچنان که در گزارش کمیته مرکزی، در قطعنامه اصلی کنفرانس نیز بر اهمیت ویژه "کارستدقیق و همه جانبه اصول پنهانکاری" تاکید شده و به هر عضو حزب تکلیف می شود که "اسرار حزبی را کاملاً ملاحظه کند و از ارتکاب به هر عملی که

پشتیبانی می‌کند و گرنه پشتیبانی موضوعیتی ندارد؛ اما چرا نمی‌بایست در پشتیبانی از اقدامات حکومت تردید نشان میداد؟ چون اقدامات حکومت، ضدا میریالیستی بود! حال در همین رابطه توجه کنید: "با اشغال سفارت آمریکا... خمینی و روحانیت پیرو و آشکارا می‌کوشیدند که با طرح شعارهای ضدآمریکائی در راه مبارزه ضدا میریالیستی مردم قرار گیرند و این مبارزه را در چارچوب تضا حکومت و دولت آمریکا محدود کنند و آنرا در جهت تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی منحرف سازند... روحانیت حاکم با استفاده زیرکانه و حساب شده از ماجرای گروگان‌گیری، رفتارندوم قانون اساسی را برگزارد کرد." (همانجا) تاکیدات از ما، پس نه تنها پشتیبانی نکردن از حکومت خمینی درست بوده است، بلکه در عین حال پشتیبانی از اقدامات حکومت که "آشکارا" می‌کوشید با شعارهای ضدا میریالیستی و تسخیر سفارت قانون اساسی ولایت فقیه را به فرانسدم بگذارد نیز نمی‌بایست مورد تردید قرار گیرد! از اینرو سازمان "ضمن" پشتیبانی از اقدامات افشاگرانه "دانشجویان"، در افشای اهداف روحانیت در تصویب اصل ولایت فقیه نیز می‌کوشید. (همانجا) اینکه "دانشجویان خط امام" چرا "دانشجویان" شده‌اند، لابد برای آنست که پشتیبانی از آنان، پشتیبانی از خط امام بنظر نیاید و چنین القاء شود که گویا "اقدامات افشاگرانه" آنان ربطی به "استفاده زیرکانه و حساب شده" روحانیت از گروگان‌گیری برای برگزاردی رفتارندم قانون اساسی نداشته است! بلنوم با افتخار اعلام می‌کند که "سازمان ما از شرکت در رفتارندم متناع کرد... بیابانه سازمان در دعوت مردم به متناع از شرکت در رفتارندم قانون اساسی اصولی بود. بدین ترتیب سازمان قانون اساسی جمهوری اسلامی را مورد تائید قرار نداد." (همانجا - تاکیدات از ما) البته در سرتاسر "انتقاد زخود" هیچ اشاره‌ای به این نیست که چگونه وقتی اکثریت موجودیت رسمی یافت، از همین کار اصولی و از عدم تائید قانون اساسی یکبارنه صد بار توبه و استغفار کرد و پس از آن قانون اساسی ولایت فقیه را به انجیل خود تبدیل نمود! "انتقاد زخود" برای منفی - بافی که نیست، برای ردیف کردن افتخارات است! از جمله در مقطع پس از قیام: "سازمان ما در برابر اقدامات ضد مکرراتیک رژیم می‌ایستاد، عملکردهای ارتجاعی و سرکوبگرانه خمینی و روحانیت پیرو و اوراق طعانه افشا و با آنها مقابله می‌کرد. در این دوره فعالیت سازمان اسابرد مکرراتیسم پیگیر، بر اقدام مستقل توده‌های متکی بود و از شوراهای مستقل توده‌ها بیگیرانه دفاع می‌کرد... سازماندهی اتحادیه سراسری دهقانان ترکمن صحرا نمونه درخشان و افتخار آفرین این جنبه از فعالیت است سازمان است. سازمان ما در مقابله با یورش رژیم به کردستان با سیاست طوگیری از جنگ، سرکوب شوونیستی جمهوری اسلامی را بدرستی محکوم می‌کرد و از مطالبه عادلانه خلق کرد مبنی بر خود مختاری قاطعانه دفاع می‌نمود." (همانجا - تاکیدات از ما) با زهم یک کلام درباره اینکه چگونه اکثریت از همه آن فعالیت‌های "درخشان و افتخار آفرین" سازمان با سرافکنندگی ندامت کرد، آنها را محکوم

خلق وفادار مانده بودند هویت خود را اعلام کرد؟ وجه کسی نمیداند که همین اکثریت، پس از کشف "دوران"، رسماً اعلام کرد که سازمان جریکهای فدائی خلق در دهه پنجاه، سازمانی مارکسیست - لنینیست نبوده و جز حزب توده کسی مارکسیست - لنینیست نبوده است؟ حال چرا سازمان جریکهای فدائی خلق دهه‌های ۴۰ و ۵۰ لقب مارکسیست - لنینیست مفتخر می‌گردد و از آن، با صلاح "اعاده حیثیت" میشود؟ - چون اکثریت به حیثیت احتیاج دارد و از آنجا که در تاریخچه موجودیت خود چیزی برای جنگ زدن نمی‌یابد، تاریخچه خود را به عقب می‌کشد، نام سازمان جریکهای فدائی خلق را از بدو تاسیس به "سازمان فدائیان خلق ایران" تبدیل میکند، تا افتخارات آن را به حساب خود و اریز کند! بدیهی است که نمی‌تواند نام سازمانی که در پایان دهه جهل تشکیل شد "سازمان فدائیان خلق ایران" بوده باشد ولی مارکسیست - لنینیست نبوده باشد!

"انتقاد" بلنوم وسیع از سیاست و برنامه اکثریت، بدینسان با شعبده بازی و چشم بندی، جعل و تقلب آغاز میشود و به شیوه‌ای بس رندانه ادامه می‌یابد. بلنوم وسیع، بجای آنکه به حسابرسی سیاست و برنامه اکثریت، از زمانی که اکثریت بوجود آمد مدبر دازد، "زیرکی" بخرج داده و به بیانه اینکه سیر شکل گیری انقلاب، با گرفتن خمینی، قیام بهمن و مقاطع پس از آن را بشکل وقایع نگاری بازنمایی می‌کند، ارزیابی از عملکرد سازمان جریکهای فدائی خلق را در این مسیر و تا مقطع انشعاب، بعنوان ارزیابی از سیاست و برنامه اکثریت قائل بوده و نتیجه گرفته است: "خط مشی سازمان تا آستانه جنگ ایران و عراق، در مجموع درست و اصولی بود." ("به بیهوده کوبی توندان به مشیت - من آنم که ضحاک را کاه و کشت")! بدینسان، خط مشی سازمان جریکهای فدائی خلق تا آستانه جنگ ایران و عراق، یعنی تا انشعاب و پیدایش اکثریت، بعنوان سیاست و برنامه "سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)" مورد بررسی قرار می‌گیرد، و سیاست و برنامه اکثریت تا آن مقطع، "در مجموع درست و اصولی" ارزیابی می‌شود!! بحمدالله تا اینجا رؤسیدی و اعتبار راست! و از آن هم "بحمدالله" تر! اینکبه از ۷/۵۰ ستون "انتقاد زخود" ۵/۵۰ ستون آن صرف بررسی "خط مشی درست و اصولی سازمان" تا انشعاب شده و برای بررسی سیاست و برنامه اکثریت پس از انشعاب بهیاسر ۵۹، بیش از دو ستون جا نمانده است! فعلا در همان مقطع پیش از انشعاب و روی خط مشی "درست و اصولی" مکتبی کنیسم: "سازمان از آنجا که برای باور نبود که حکومت خمینی می‌تواند خواستهای اساسی توده‌ها را برآورده سازد، پشتیبان حکومت خمینی نبود، این سیاست درست بود، اما سازمان نمی‌بایست در پشتیبانی از اقدامات حکومت جدید در خلغ یداز سرمایه داران بزرگ وابسته و براندازی مواضع سیاسی و نظامی امیرالیسم تردید نشان میداد" (۵) تاکیدات از ما، دقت کنید: سازمان از حکومت خمینی پشتیبانی نمی‌کرد. این سیاست درست بود؛ اما نمی‌بایست در پشتیبانی از اقدامات حکومت تردید نشان میداد! بگذریم که اگر کسی بخواهد از حکومتی حمایت کند، از اقدامات آن

انتقاد از خود را بسین! تزی مطرح شد (که معلوم نیست چه کسی مطرح کرد) وفاقدایه علمی و اصولی بود. همین گویا ساله در حد یک تز و نظریه تئوریک مطرح شده بوده و آقایان حالاً که از مبارزه با نه روزی در راه شکوفائی جمهوری اسلامی فارغ شده اند، فرصتی یافته اند یا سخنی به طراح مجبول آن تزی بدهند!

پلنوم دربر شماری افتخارات اکثریت به پیروزی بر "چپ روی" و "سکتاریسم" نیز اشاره می کند و می گوید که این چپ روی و سکتاریسم نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی خمینی روی توده های مسلمان، یعنی تناسب قوای موجود را کمتر مورد توجه قرار میدهد و متوجه نبوده که فروریختن توهم آنسان نسبت به مواعد خمینی به گذشت زمان و تجربه شخصی آنسان بستگی می یافت. لذا "مصوبات نخستین پلنوم وسیع سازمان در مه ماه ۵۸ پیروزی تازه ای علیه سکتاریسم بود. پیروزی پلنوم در تضعیف سکتاریسم پرچم مارکسیسم-لنینیسم را بر فراز سازمان ما با زهم افراشته تریه اهتزاز در آورد و راه انعطاف سازمان در مسائل تاکتیکی و اشکال مبارزه را در مراحل بعدی مبارزه گشود" (همانجا)

در همان پلنوم بود که "اکثریت" و "اقلیت" بر سر مشی حمایت از رژیم و مشی مبارزه با آن شکل گرفت. چپ روی و سکتاریسمی که از آن یاد می شود، لقبی است برای مشی انقلابی بی که تزگذاری "سایش دگم های روحانیت به نفع خرده بورژوازی" را رد میکرد؛ "تناسب قوا" و توهم توده ها را بهانه تحکیم و گسترش این توهم با هدف استقرار نظام ولایت فقیه قرار نمی داد و نمیخواست تا به امروز در انتظار "گذشت زمان و تجربه شخصی" توده ها، همرنگ جماعت شده و دیوارها را با فرمایشات امام خمینی پر کند و مردم را به تبعیت از "خط مردمی و ضد امپریالیستی امام خمینی" فرا خواند. پیروزی اکثریت علیه این باصطلاح "چپ روی" و "سکتاریسم"، پیروزی علیه همان "خط مشی درست و اصولی" بود که پلنوم وسیع امروز آن برای خود قبای افتخار می دوزد! پایان دادن به "حضور مسلحانه" در جنبش خلق کرد، اتخاذ موضع "نا درست" نسبت به این جنبش و وارد آمدن "آسیب" به موضع اصولی در مبارزه برای خود مختاری خلق کرد، نخستین نمود از برکات این "پیروزی" و نخستین نمره گشوده شدن "راه انعطاف سازمان در مسائل تاکتیکی و اشکال مبارزه در مراحل بعدی مبارزه" بود! اگر موضع گیری های سازمان چریکهای فدائی خلق، مدت مدیدی دچار بگزاک، ناپیگیری، ناروشتی و تناقضات شاخه آریود، علت در همزیستی دو گرایش متضاد در مسائل تاکتیکی در قبای رژیم بود و طبعاً "سکتاریسم و چپ روی" در راه انعطاف تاکتیکی، یعنی پیروی از خط امام و مبارزه در راه شکوفائی جمهوری اسلامی ایجاد مزاحمت می کرد. پیروزی علیه چپ روی و سکتاریسم، تولید اکثریت بود و همه می دانند که تاکتیک ها و اشکال "مبارزه اکثریت" در مراحل بعدی مبارزه چه بود. گشوده شدن راه خیانت و همدستی ضد انقلابی با رژیم ولایت فقیه را "پیروزی" ارزیابی کردن و به آن بالیدن-آتم پس از اینهمه فاجعه- چنین است مضمون واقعی و بی شرمانه

نموده و چپ روی دانست، در این "انتقاد از خود" نسانی نیست. فقط در مورد کردستان گفته می شود: "هنگامی که تهاجم جدید رژیم خمینی علیه کردستان آغاز گشت سازمان ما با تمام امکانات خود در نبرد عادلانه خلق کرد شرکت کرد... سازمان در نیمه دوم سال ۵۹ به حضور مسلحانه خود در جنبش خلق کرد پیاپی ن داد و در همان حال موضع نا درستی نسبت به این جنبش اتخاذ کرد. این امر به موضع اصولی ما در مبارزه برای خود مختاری خلق کرد آسیب وارد کرد." (همانجا - تاکیدات از ما) هنگام شرکت در نبرد عادلانه خلق کرد، "سازمان ما" بوده است و هنگام پایان دادن به حضور مسلحانه، "سازمان"! افتخار همه مال "ما"، و ننگ ما نصیب همه! چه کسی فراموش کرده است که در جنگ دوم کردستان، سازمان برخلاف جنگ اول "با تمام امکانات خود" در جنگ شرکت نکرد، بلکه بحران بی سابقه ای در درون آن شعله کشید که ناشی از مخالفت همین اکثریتی ها و خرابکاری شان در جنبش خلق کرد بود. همین حضرات "با تمام امکانات" به نبرد عادلانه خلق کرد خیانت کردند و حتی اسلحه های خود را فروختند. آنها فقط به "حضور مسلحانه" خود در جنبش خلق کرد پیاپی ن دادند بلکه با تیبیا از کردستان انقلابی بیرون انداخته شدند؛ چرا که "موضع نا درست" آنها چیزی جز خیانت به دمکراسی و به خلق کرد نبود. پلنوم وسیع با بکار گرفتن این عبارات رقیق و محترمانه در حق اکثریت، "انتقاد از خود"ی "زیرکانه و حساب شده" کرده است تا "ضمن" دلجوئی از خلق کرد و حزب دمکرات کردستان، به "افتخارات و اعتبار" خود نیز "آسیب" وارد دنیا ورد!

یکی دیگر از "انتقادات" جسورانه اکثریت چنین است: "در آغاز ما برای گروگان گیری و مقابله روحانیت با توطئه های امپریالیسم آمریکا و ضد انقلاب شکست خورده به منظور حفظ و تحکیم حکومت خود و استقرار رژیم تئوکراتیک، این تزد سازمان مطرح شد که گویا "دگم" های روحانیت حاکم (یعنی اعتقاد روحانیت به ولایت فقیه) به سود "منافع واقعی خرده بورژوازی" می شکنند. این تزی با واقعیت که بیانگر روند استقرار رژیم تئوکراتیک بود، بشدت تضاد داشت و نیز فاقد پایه علمی و اصولی بود. "مرحبا برای سن تیزهوشی و تشخیص بموقع!" انتقاد از خود "همین است که آدمی شیره را بخورد و بگوید شیرین است؛ و گرنه این انتقاد از خود نخواهد بود که آدمی روشن کند که این تزار طرف همان اکثریتی ها مطرح شد و اکثریت بر سر انقلابیونی که همان زمان می گفتند این تزی با واقعیات در تضاد است و فاقد پایه علمی و اصولی است چه ها که نیاورد! این "انتقاد خود" نیست که آدمی صراحتاً بگوید که منبای اشعاب در سازمان چریکهای فدائی خلق و تولید اکثریت، همین تزی بوده و این ترشنا سنا ما اکثریت بوده است! این "انتقاد از خود" نیست که آدمی روشن و پوست کنده و مثل آدمهای با شرف، بگوید که سالیان سال جنگیدن علیه مخالفین این تزی و بر سر استقرار رژیم تئوکراتیک، نه فقط یک کار "بشدت در تضاد با واقعیات"، بلکه بشدت ضد انقلابی بوده است؛ نه تنها غیر علمی و غیر اصولی، بلکه خائنه بوده است!



است و چه سهمی در استقرای رولسطه ولایت فقیه و سرکوب انقلاب دارد، زیرا انتقاد از خود "می‌بایست" بصورتی انجام گیرد که به اعتبار اکثریت آسیمی نرساند!

و سرانجام، جمع بندی پلنوم: "خط مشی سازمان تا آستانه جنگ ایران و عراق در مجموع درست و اصولی بود، اما در عین حال در همین دوران نطفه‌هایی از تفکر انحرافی شکل می‌گیرد. این تفکرات تا قبل از جنگ از چنان رشد و توان و انسجامی برخوردار نبودند که مشی انقلابی و اصولی سازمان را منحرف کنند، اما با آغاز جنگ ایران و عراق و در نتیجه رشد تفکرات فوق و تاثیر سیاست حمایت از رژیم در جنگ و یک رشته عوامل دیگر مشی سازمان به خطاهای جدی آلوده شد و در پایان این دوره انحراف به راست در خط مشی سیاسی سازمان پدیدار شد." (همانجا - تاکیدات از ما) کدام "تفکر انحرافی"؟ "این تفکرات و تفکرات فوق یعنی کدام تفکرات؟ کدام رشته عوامل دیگر؟ آیا این همان "تفکراتی" نیست که پس از کشف دوران "و" یک رشته عوامل دیگر "بطور آموزش‌های حزب توده و کسب فیض از محضر استاد کیانوری (که با حضور خود و شخصاً جلسات دفتر سیاسی اکثریت را برگزار و اداره می‌کرد) و شیرجه رفتن در کتاب‌های "راه رشد غیر سرمایه‌داری" در ذهن شما نطفه‌یست و رشد یافت؟ آیا جزو "یک رشته عوامل دیگر"، این هم نبود که معتقد بودید چون اردوگاه رژیم را ضامن میریالیست و خلقی می‌دانند و از آن حمایت می‌کند، شما هم باید چنین کنید؟ پاسخ تمامی این سئوالات در باهام گذاشته شده است و نتیجتاً، معرفی، افشا، ریشه‌یابی و بالاخره تکلیف این "تفکرات" و "یک رشته عوامل دیگر"، یعنی درست همان چیزی که اساس، منشأ و موجد "خطاهای جدی" معرفی شده است.

اما "خطاهای جدی" که اکثریت بدان "آلوده" شد، کدامند؟ در ارزیابی نهایی به این سؤال پاسخ داده شده است: "پشتیبانی قاطعانه از حکومت "آنهم" در شرایطی که هیات حاکمه استقرای استبداد مذهبی را به اتمام می‌رساند، مبارزه در راه اتحاد نیروهای ضامن میریالیستی و مردمی در جبهه متحد خلق و زیر رهبری خمینی را مبرم ترین وظیفه سازمان و دیگر نیروهای انقلابی "قرار دادن؛ ضرورت رهبری طبقه کارگر برای پیشرفت پیگیر انقلاب و به فرجام رساندن آن را مسکوت گذاشتن و نفی آن در عمل"، (همانجا - تاکیدات از ما)

پلنوم اعلام می‌کند: "رویدادهای چند ساله اخیر، تجارب مشخصی که طی این دوره بدست آمده است، تحلیل‌های کنونی و خط مشی امروز ما، همه روشن می‌سازند که خط مشی و برنامه ما در سالهای ۶۰ و ۶۱ در جهت خلاف روند عینی رویدادها بوده است... خط مشی و سیاست سازمان طی سالهای ۶۰ و ۶۱... انحراف به راست از سیاست مستقل کارگری بوده است" (همانجا - تاکیدات از ما)

از جمع بندی نهایی پلنوم و وسیع، برمی‌آید که قیامتی نشده و آسمان به زمین نیامده است، فقط ضرورت رهبری طبقه کارگر از برنامه‌کنندگان گذشته و در عمل هم نفی

"انتقاد از خود" پلنوم جی‌های درس خوانده در مکتب کیانوری و خاوری.

یکی از افتخاراتی که لایب‌پس از کاوش بسیار در اسناد اکثریت پیدا شده و بعنوان سند ایستادگی در مقابل رژیم به پلنوم وسیع ارائه شده این است که وقتی "به بهانه تجاوز صدام در آذرماه ۵۹ خمینی دستور داد اجرای بندهای "ج" و "د" طرح واگذاری اراضی مزروعی متوقف شود، ما دستور خمینی را "ضربه گرانباری بر پیکر انقلاب" ارزیابی کردیم - دستتان درد نکند! پلنوم می‌گوید: "سازمان ما برای مقابله با تعرض بزرگ مالکان و خنثی کردن حمایت حکومت از آنان به سازمانگری اعتراض توده‌های دهقانان زیر شعار "بندج و د، اجرا یا بندگردد" دست زد" (همانجا - تاکیدات از ما) "بند" بازی با "جیم" و "دال" راهمه میدانند، اما هیچکس تا بحال تصور نکرده بود که دیوار نویسی‌های تمام رنگی از فرمایشات امام خمینی در حمایت از "مستضعفان و کوخ نشینان"، نقل قول‌های خروار خروار از قانون اساسی جمهوری اسلامی از حضرت آیت‌الله منتظری، از نمایندگان مجلس، از روزنامه جمهوری اسلامی و... "برای خنثی کردن حمایت حکومت از دهقانان و مردم صورت می‌گرفته‌اند! این هم یکی دیگر از افتخارات!

پلنوم وسیع سپس به بررسی وضع کشور در فاصله تصویب "قانون اساسی بنیاد ارتجاعی جمهوری اسلامی" تا تابستان سال ۶۰ می‌پردازد و بجای آنکه بگوید در این اوضاع چه کردیم، چرا کردیم، ریشه‌هایش چه بودند، وجه مسئولیتی بگردن داریم، به عبارتی "می‌بایست" می‌جسد و گریبان خود را خلاص می‌کند: "سیاست ما می‌بایست همچنان عدم پشتیبانی از حکومت... بود... می‌بایست مبارزه توده‌ها را در همه عرصه‌ها شعله ورمی‌ساختیم... هر یک از تاکتیک‌های می‌بایست چنان اتخاذ می‌شد که در تضعیف قدرت و نفوذ روحانیت حاکم و شخص خمینی، جلوگیری از انحصار و تقیض قدرت سیاسی توسط این نیرو و استقرار روتحکیم رژیم بنیاد ارتجاعی ولایت فقیه تا حد اکثر ممکن موثر واقع می‌شد. ما می‌بایست مردم را علیه رژیم ولایت فقیه... بسیج می‌کردیم... سازمان ما می‌بایست شعار تائید آزادی سیاسی و حقوق دموکراتیک مردم را که کل رژیم را در بر می‌گرفت به شعار اصلی تبدیل می‌کرد... هم ماهیت رژیم، هم ترکیب نیروهای آن و هم ساختار و مستگیری آن مشخص می‌کرد که اصلاحات مطرح شده از سوی هیات حاکم فاقد یک هدف گیری مردمی، فاقد تداوم و پیگیری و قبل از هر چیز در خدمت خلق سلاح نیروهای کمونیست و انقلابی و تحکیم حکومت روحانیت است. بنا بر این نمی‌بایست با واسطه جنین مواعیست و اقداماتی در ذهن توده‌ها نسبت به حکومت امیدیا توهمی پدیدار می‌گشت... والی آخر.

این سبک "انتقاد از خود" به آن میماند که یکی زهر در حلق کسی ریخته و او را کشته باشد و آنگاه بجای آنکه بگوید من به فلانی زهر خورادم و مسئول مرگش هستم، بگوید "می‌بایست" به او شربت به لیمو می‌دادم! در "انتقاد از خود" اکثریت، معلوم نیست که اکثریت چه‌ها کرده است و چرا کرده

این زاویه بود که سازمان مجاهدین از حمایت رژیم دست برداشته و در برابر آن ایستاده بود و "وظیفه مبرم وحدت زیر رهبری خمینی" را نقض کرده بود. مساله این بود؛ وگرنه "گرایش بورژوازی" حزب جمهوری اسلامی بمراتب چشمگوتر از سازمان مجاهدین بود ولی باین حال، لگدهای ذلت آور "شهید مظلوم دکتر بهشتی" همچون نوازشهای یدرانه تحمل میشد و هیچ "تیرگی جدی" هم در مناسبات بوجود نمی آمد! موضوع در رابطه با سازمانهای چپ و حزب دمکرات هم بر همین اساس بوده است. "انتقاد بر سیاست و مشی این سازمانها" که "غیر سازنده" بوده است ناظر بر همان سیاست و مشی است که پلنوم وسیع از آن بعنوان "خط مشی درست و اصولی" یاد کرده، یعنی عدم حمایت از رژیم؛ و "سکتا ریسم" هم عدم تمکین نیروهای انقلابی و ترقی خواه به وحدت درجههای به رهبری خمینی، و بمعنسی بایبندی به همان "می بایست" ها بود. اکثریت درست بر همین سیاست و مشی این سازمانها "انتقاد" داشته و از اینکه انتقاد داشته "غیر سازنده" بوده اند، از خود انتقاد می کنند! اگر انتقادات اکثریت سازنده می بودند، "می بایست" این سازمانها نیز دست از "سکتا ریسم" می کشیدند، به پیسروان راستین خط امام می پیوستند و رهبری قاطعانه اما خمینی را می پذیرفتند! اما آنها به همان "می بایست" ها مشی چسبیدند و بایبندی نندند که رهبری اکثریت، امروز آنرا فقط محض فریبکاری، محض خلاص کردن گریبان خود از بحران مهلک سازمان، محض شیره ماللی بر سر کسانی که برای فجاج عظیم و خیانت های دهشتناک توضیح می خواهند، و برای امیدوار کردن و مهار نمودن آنانی که پس از رفتن تا به انتهای خط شکست، احساسات "فدائی" شان تکان خورده است عنوان کرده و اطلابه آنها اعتقادی ندارد. این تظا هر بسه "انتقاد از خود"، زست و مانوری است فرصت طلبانه برای کسب اعتبار و اعتماد؛ و عسائی است مومی برای سرپا نگه داشتن اکثریت در آتش بی اعتباری و بی اعتمادی نیرنگ و حقه بودن این با ملاح "انتقاد از خود" نه تنها از تناقضات بیشمار و روسوا کننده آن، نه تنها از فقدان هرگونه توضیح و روشنگری در مورد اعمال انجام شده و "تفکرات انحرافی" و فرار از معرفی و ریشه یابی آنها، نه تنها از فقدان هرگونه نتیجه گیری و جمع بندی تئوریک؛ نه تنها از "انحراف" نامیدن خیانت و همدستی با ضد انقلاب، و از تلاش تهوع آور برای نابدید کردن همین "انحرافات" در افتخاراتی که مال دیگران است و بسیاری شکردهائی از این نوع قابل رویت است، بلکه بویژه از این جهت آشکار است که پلنوم وسیع "ضمن" این "انتقادات" به خط مشی و برنامه خود، تصمیم گرفته است تا وحدت سازمانی با حزب توده را - که حاضر نبوده است حتی تا این حد به "انتقاد از خود" بپردازد و همه چیز گذشته را درست می داند و "می بایست" ها را هم قبول ندارد. وحدت سازمانی با حزب توده را که مرشد و معلم و بانی تمام آن چیزهائی در اکثریت بوده است که امروز "خطاهای جدی" و "انحراف به راست" و "نمی بایست" نامیده می شوند، سرعت بخشد. آنهم بر اساس برنامه و اساسا مه واحد!

شده است؛ در شرایطی که هیات حاکمه استقرار استبداد مذهبی را به تمام می رساند، یعنی در شرایطی که ولایت فقیه حمام خون علیه نیروهای دمکراسی و انقلاب راه انداخته بود، بشتیبانی قاطعانه از حکومت صورت گرفته و متحد شدن زیر رهبری خمینی، مبرم ترین وظیفه قرار داده شده است! فقط همین! اینها که در مقایسه با "دورنمای فاجعه یار" و "خطر نزدیکی مجاهدین در سال هجری مدرو لیرال ها (همانجا) چیزی نیست! این کارها، فقط برخلاف روند عینسی رویدادها و فقط یک "انحراف" بوده اند که نامشان را حداکثر بتوان "خطاهای جدی" گذاشت! تازه این "انحراف" ناچیز هم فقط به دوره سالهای ۶۰ و ۶۱ (!؟) محدود بوده است و در دریای بیروزی ها و افتخارات قبل از سال ۶۰ و بعد از سال ۶۱، نظره ای است که بحساب نمی آید!

پلنوم پس از آنکه به ردیف کردن "می بایست" ها و "نمی بایست" ها می پرداخت، به "مناسبات با دیگر سازمانهای انقلابی و ترقیخواه" اشاره می کند و می گوید: "طی سالهای ۶۰ و ۶۱" (کذا) "مناسبات سازمان با سازمانهای انقلابی و ترقیخواه مخالف رژیم بطور عمده زیر تاثیر بشتیبانی از حکومت و سکتا ریسم بین نیروها تیره گردید... تفا شدیدی سیاست ما و سازمان مجاهدین خلق و رشد گرایش بورژوازی در سیاست و برنامه سازمان مجاهدین منجر به تخریب مناسبات و طرف توسط ما و آنها شد. ما عملیاست اتحاد و انتقاد را در قبال سازمان مجاهدین خلق کنار گذاشتیم. در مناسبات ما با سازمانهای چپ و حزب دمکرات کردستان ایران نیز تیرگی های جدی پدید آمد. انتقاد در سیاست و مشی این سازمانها به شکل یک جانبه و غیر سازنده صورت می گرفت و تاکید بر وجود اختلاف و تضاد ما با این سازمانها و مرز بندی با آنها به وجه برجسته در مناسبات ما با این سازمانها تبدیل شد" (همانجا - تاکیدات از ما)

موضوع آدم فروشی و جاسوسی برای دستگاههای سرکوب علیه "سازمانهای انقلابی و ترقیخواه" و نیز تبریک و تهنیت گفتن به رژیم بخاطر موفقیت در سرکوب آنها را "تیرگی های جدی در مناسبات"، یا "کنار گذاشتن سیاست اتحاد و انتقاد ناسیدن"، همانقدر بیان واقعیت و ما وقع است که طفره رفتن از شرح تمام اقداماتی که علیه دمکراسی و انقلاب، در همدستی با "پیروان راستین خط امام" وزیر "رهبری ما خمینی" صورت گرفت، و ما شمالی تمام می آنهمه خیانت و بشتیبانی با "می بایست" ها و "نمی بایست" ها و "خطاهای جدی" گذشته از این، نکته جالب این است که پلنوم وسیع، مسئولیت این "تیرگی جدی در مناسبات" و "کنار گذاشتن سیاست اتحاد و انتقاد" را سرکن می کند، گناه را تقسیم می کند تا با طلبکاری از دیگران، عیار "اعتبار و افتخارات" خود را افزایش دهد! گویا آنچه با مجاهدین کرده اند، حقشان بوده چون گرایش بورژوازی در سیاست و برنامه آنها "رشد" می کرده، انصافا کدام مذموم تر نبود، "چشم انداز فاجعه یار" نزدیکی مجاهدین به لیرال ها، یا "انحراف" اکثریت در "بشتیبانی قاطعانه از حکومت" ولایت فقیه؟! و آنکی دتمنی اکثریت با سازمان مجاهدین از این زاویه نبود که گرایش بورژوازی در آن رشد می کرد، از

می کند و کماکان برانقلاب "ملی" تاکید دارد. مسکوت گذاشتن "راه رشد غیر سرمایه داری"، همچنانکه مسکوت گذاشتن "استحاله" رژیم نیز در گزارشات و مصوبات، چیزی جز تزویر نیست، تا رویودگزارشات و مصوبات با راه رشد غیر-سرمایه داری و استحاله رژیم بافته شده است. این طعمه های قلابی، فقط ممکن است اشتباهی کسانی را تحریک کند که خود فرقی چندانی با توده ایها و اکثریتی هاندارند و "انتقاد از خود"ی ریاکارانه یا شعارهایی بی مالیات از جانب آنان، می تواند زانویشان را راست کند.

تنها چیزی که در قبایل حزب توده و اکثریت (و بسا استفاده از شاه بیت پلنوم اکثریت) می توان گفت این است که: رویدادهای چندساله اخیر، تجارب مشخصی کدهی این دوره بدست آمده است، تحلیل های کنونی و خط مئی امروز حزب توده و اکثریت، همه روشن می سازند که خط مشی و برنامه آنها کماکان در جهت خلاف رویدادهاست و موجودیت آنها نيمشا به یک خط سیاسی، در خلاف جهت جنبش کمونیستی، و سدها دمکراسی و سوسیالیسم در ایران است. تا این خط به تمامی درهم شکسته و مدفون نشود، نباید از پانچست، هرکس که واقعا و صمیمانه خواهان همزونی طبقه کارگر برانقلاب ایران است، باید بدانند که تا مین آن در خلاف جهت این خط فرصت طلبی و خیانتکاری حرفه ای است و باید با تمام نیرو به مبارزه با آن برخیزد.

پانویس ها

- (۱) - گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنفرانس ملی حزب توده ایران - نامه مردم - دوره هشتم - شماره ۱۰۷
- (۲) - پیام کنفرانس ملی حزب توده ایران به کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - نامه مردم - دوره هشتم - شماره ۱۰۸
- (۳) - قطعنامه کنفرانس ملی حزب توده ایران درباره کوشش در راه وحدت جنبش کمونیستی و کارگری ایران - نامه مردم - شماره ۱۰۸
- (۴) - گزارش هیئت سیاسی به پلنوم وسیع کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - کار - دوره دوم - شماره ۲۹
- (۵) - درباره سیاست و برنامه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در سالهای ۱۳۵۷ - مصوب پلنوم وسیع کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران - کار - دوره دوم - شماره ۲۹
- (۶) - قطعنامه کنفرانس ملی حزب توده ایران در باره وضع ایران و جهان و وظائف حزب در مرحله کنونی - نامه مردم - شماره ۱۰۸
- (۷) - برگزاری موفقیت آمیز کنفرانس ملی ما - نامه مردم - شماره ۱۰۸
- (۸) - طرح برنامه حزب توده ایران - نامه مردم - شماره ۸۴

بهر حال همانطور که گفته شد، در راه "وحدت همه جانبه دو سازمان برادر"، قرار بوده است برادری بزرگ از طریق انتقاد نکردن از خود و برادر کوچکتر از طریق "انتقاد از خود" برای وحدت قریب الوقوع اعتبار و حیثیتی دست و پا کنند و جداگانه تلاش خود را نیز کرده اند. می ماند تکمیل این اعتبار و حیثیت، از طریق آشتی ها با "گروهکهای ضد انقلابی، سیا ساخته و ساواک پرداخته "دیروزی و" مارکسیست-لنینیست های "امروزی! قبل از همه باید آنها را از قفسه "وابستگان به آمریکا" به قفسه "جنبش کمونیستی ایران" انتقال داد. والبته بی هیچ توضیحی در مورد این جاسازی محیر العقول، (بقول استاد کیا نوری: "سیاست جواهر سازی است، آقا!")، سپس باید برای امتناع واکراه آنان با نزدیکی به خود جاره ای اندیشید. در این مورد، "انتقاد از خود" اکثریت می تواند برای نرم کردن آنان نیکو آید، البته فقط اکثریت؛ زیرا نام و سابقه "فدائی"، حلقه اتصال است به خیلی ها که نام یا سابقه فدائی دارند، در این راستا با دزدن هر چه بیشتر به "رجم فدائی" یکی از ضروریات آنست که اکثریت بتواند نقش سرپل میان این گروهها و حزب توده را ایفا کند. گذشته از اینها لازم است که بموازات این اقدامات، پاره ای "نرمش های تاکتیکی" نیز در رابطه با برخی شعارها و اصول عقیدتی آنان بمنظور خلع سلاح و طلب آنان به وحدت عمل و وحدت سازمانی نشان داده شود. در همین رابطه و به همین نیت است که بطور همزمان در اسناد کنفرانس ملی حزب توده و پلنوم وسیع اکثریت، نکات تازه، غیر منتظره ای گنجانده می شوند: تا کید بر ضرورت سازماندهی طبقه کارگر و ترویج سوسیالیسم در میان طبقه اعتراف به سلطه سرمایه داری در ایران - که این هر سه قبلا مورد انکار حزب توده و اکثریت بوده اند. بعلاوه، صلاح دیده شده است که "راه رشد غیر سرمایه داری" و "استحاله رژیم" نیز در اسناد کنفرانس ملی و پلنوم وسیع، مسکوت گذاشته شوند تا شاید این ترتیب، دیگر چیزی برای بهانه گیری "دیگر سازمانهای مارکسیست-لنینیست" باقی نماند! همه اینها طعمه های قلابی سرقلاب اند، ادعای سازماندهی طبقه کارگر بمنظور تحقق همزونی آن، بهمان اندازه جدی است که تاکید بر ضرورت سرکردگی طبقه کارگر درجهبه متحد خلق در مین تاکید بر لزوم رهبری جبهه توسط خود جبهه! ترویج سوسیالیسم علمی در میان طبقه هم، هنگامی که جایی برای انتقاد از نظریه مرتدانسه و خیانتکارانه همسانی "سوسیالیسم علمی با اسلام امام خمینی" وجود نداشته است، بهمان اندازه جدی است! اعتراف به سلطه سرمایه داری در ایران هم کوچکترین تاثیر و تغییری در تحلیل های طبقاتی، اجتماعی و سیاسی سابق نمی دهد و حتی با زهم در اثبات آنکه قطب بندی طبقاتی در ایران بقدر کافی صورت نگرفته تا توده ها حول پرولتاریا متشکل شوند و با زهم بیدبه "امام" دیگری دخیل بست مورد استفاده قرار می گیرد (۱). علیرغم اعتراف به سلطه سرمایه داری، با زهم تمامی برنامه و استراتژی و مضامین مصوبات حضرات، "راه رشد غیر سرمایه داری" را دنبال

# اقتصاد

جمهوریات

## ارکان سازمان کارگران انقلابی ایران ( راه کارگر )

### فهرست مطالب

صفحه

- "طرح برنامه جدید" تـزب تـودده ۵
- سند اعلام سیاسی و اندوژولف
- نکاتی درباره راه رشد غیر سرمایه داری ۳۰
- ۱- آنچه این میگفت ۳۱
- ۲- دولت نوع کمون و هر نوع پرولتاری ۳۴
- ۳- معنای "وقت به سوی سوسیالیسم" چیست؟ ۴۰
- ۴- ایران: انتقال به سوسیالیسم در هر چه طبقه کارگر ۵۲
- انترناسیونالیسم در ایدئولوژی "توده ای" ۶۱
- قدرت سیاسی و اپورتونیزم کـزب تـودده ۷۵
- بیان ورشکستگی پوپولیسم پورژوارفرمیستی ۱۰۹
- ۱- عینت راست در اپورتونیزم و معنای متفاوت پرولتاریا "استاد" ۱۱۷
- ۲- منابع هم مسلکی فدائیان اکثریت با حزب توده ۱۲۵
- ۳- آشپز بکشتک پرولتاریا جناح فرخ نکند: ریب و انش فرقا ای ۱۳۷
- ۴- بجز آن حاد در حزب توده فدائیان اکثریت جناح فرخ نکند: ریب ۱۳۷
- ۵- سند فدائیان: وسیله ای برای انجام پوپولیسم پورژوارفرمیستی ۱۴۳

- "طرح برنامه جدید" تـزب تـودده
- سند اعلام سیاسی و اندوژولف
- نکاتی درباره راه رشد غیر سرمایه داری
- انترناسیونالیسم در ایدئولوژی "توده ای"
- قدرت سیاسی و اپورتونیزم کـزب تـودده
- بیان ورشکستگی پوپولیسم پورژوارفرمیستی